

نوشته بشود. غلامعلی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سه‌شنبه ۲۱ شهر شوال ۱۳۲۸

رفتم حقام بیرون آمده صرف نهار کرده، از دیروز خیلی خسته شده بودم، بعد از نهار قدری روزنامه نوشته، نماز ظهر و عصر را خوانده، بعد ظهیرالاسلام آمده قدری با او صحبت کرده آمدم اندرون شکر خدا را کرده استراحت کردم.

چهارشنبه ۲۲ شهر شوال ۱۳۲۸

سرکار معززالملوک تشریف بردند به «کنتوارها» تماشا، من هم سوارشده رفتم منزل جلال الدوله، عین الدوله آنجا بود با هم خلوت داشتند. سردار اشجع بختیاری هم بود. مدتی با هم خلوت کرده، بعد آنها رفتند. حضراتی که در مسجد جامع هستند گویا زیادتر شده‌اند، دیگک شام و نهارشان راه افتاده است.

پنجشنبه ۲۳ شهر شوال ۱۳۲۸

عصری یک ساعت به غروب مانده، سوار شده رفتم منزل محتشم السلطنه دیدن چون مدتی است آمده، در آن روزنامه هم نوشته شده است و رودش. باری خودش نبود نصیرالسلطنه پسرش بود، بعد سوارشده آمدم منزل. آصف السلطنه منزل من بود.

جمعه ۲۴ شهر شوال ۱۳۲۸

امروز تمامش را منزل بودم؛ عصر هم قدری بیرون راه رفته، شکر خدا گفته و استراحت کردم.

شنبه ۲۵ شهر شوال ۱۳۲۸

تمام روز را در منزل بودم، صبح هم متصرف الممالک آمد، دیدمش. مدتی بود رفته بود فرنگستان، یک ماه است آمده. امروز هم آب برای منزلان خریداری کردم، از آن وقت که مجلس خراب شده آب خانه ما را قطع کرده (اند) هر وقت آب بخواهیم هشت تومان می دهیم خانه مان را مشروب می کنیم. سوار شده رفتیم به تماشای «سینومو توگراف»، آنتوان ورشکست شده است، روسی خان هم به کس دیگری واگذار کرده است.

یکشنبه ۲۶ شهر شوال ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل فرمانفرما نبود. بعد رفتم منزل امیراعظم، بعد صارم الدوله آمد بعد امان الله میرزا آمد. باری امروز امیراعظم مهمانی دارد و دندانساز «آتابه میلیتر» دولت آلمان (و) دو نفر دیگر از فرنگی های غیر معروف - چون اسب دندانساز چند تا بیرق برده بود، امروز اینها را مهمان کرده است، اسب ترکمانی دارد می خواهد با او بدواند، امروز اینها را مهمان کرده است که عصری بروند دوشان تپه بدوانند. باری نهار خیلی ماکول صرف شد سر میز. بعد آنها رفتند به اسب دوانی شب که تحقیق کردم معلوم شد. اسب دندان ساز از اسب امیراعظم جلو افتاده است. وزیر مختار آلمان (و) جمعی از زن های فرنگی هم بودند. باری من با صارم الدوله سوار شده رفتیم منزل صارم الدوله عمارت یک مرتبه خوبی ساخته است، جمعی آنجا بودند بعد هم چرچیل آمد.

اخبارات این است:

وزراء تغییر کرده اند یعنی مستوفی الممالک تغییر داده است: عین الدوله وزیر داخله، فرمانفرما وزیر جنگ، محتشم السلطنه وزیر عدلیه، صنیع الدوله وزیر مالیّه، حسینقلی خان نواب هم به همان وزارت خارجه، علاء الملک وزیر اوقاف، اسدالله میرزا

هم وزیر پست و تلگراف است، مستوفی الممالک هم رئیس الوزراء است. از فراری که چرچیل می‌گفت کار کاشان هنوز مغشوش است. حکم از طرف دولت شده است که شهر را بمباردمان نکنند. نایب‌حسین به تحقیق دو هزار نفر جمعیت دارد. تمام هم به طوری مطیع او هستند که تا دانه آخرشان کشته بشوند. بختیاری‌ها هم خیلی کشته شده‌اند (خیلی‌ها هم فرار کرده رفته‌اند به طرف ولایتشان. چندی قبل سپهدار افتاد میانه که خوبست با هم اصلاح بکنید. آن سید مجتهد که حکم جهاد کرده بود. به او گفتند کار شما را اصلاح می‌کنیم. بختیاری‌ها را هم حکم کردند از خانه‌های مردم بیرون بروند. ولی بختیاری‌های خودشان سر خود آمدند شهر و آن سید را گرفته حبس کرده‌اند، باز ریختند به خانه‌های مردم مشغول قتل و غارت شده، باز عمل آنجا مغشوش است؛ تا خداوند چه مقدر فرموده باشد، اصفهان هم مغشوش است. از آباد به آن طرف و شیراز که راه به کلی مغشوش است، هیچ عبور و مرور نمی‌شود آن چه تلگراف می‌زنند، سیم هم ندارند ولی چون روز قبل که تلگراف به شیراز زده بودند، از اعیان و اشراف و تجار معتبر آنجا پرسیده بودند که برای نظم شیراز چه لازم است گفته بودند، عجلتاً ده هزار قشون ده ازاده توپ، مبلغی هم پول که بشود شیراز را به یک طوری نظم داد و یک حاکم نظامی سختی (که) شاید فارس (را) منظم بتوان کرد. تماش هم که برای دولت بیچاره و بدبخت ما مرتب است!! عثمانی‌ها هم پرتست کرده‌اند که: «اگر تا چهل روز دیگر جواب‌های ما را که در وزرات خارجه است ندادید ما هم آن چه بتوانیم به تبعه شما در اسلامبول سختی خواهیم کرد.»

حسینقلی خان نواب را گفته‌اند که تو چرا استعفا نکرده‌ای، جواب گفته بوده است. اگر چه استعفا برای من فایده داشت (و) صلاح خودم در استعفا بود ولی از آنجا که من خیلی ملت خواهم، صلاح ملت خواهی نگذارد که من استعفا بکنم. روس‌ها هم سه مطلب خواسته‌اند از ایران - هرگاه این سه مطلب انجام گرفت آن وقت دور نیست که

قشون قزوین را بردارند: اول عزل مخبر السلطنه است از تبریز، دوّم معادن قراچه‌داق را امتیازش را می‌خواهند، سیم اجازه اتومبیل داشته باشند که از رود ارس تا تبریز کار بکند. اگر این سه مطلب را ایران قبول کرد آن وقت معلوم می‌شود مابین دولت روس و ایران دوستی هست. آن وقت هم احتمال دارد که دولت روس قشونش را از قزوین بردارد. انگلیس‌ها هم که سه ماه پرتیست کرده‌اند اگر ایران طَرَف جنوبش را منظم نکرد آن وقت دولت انگلیس منظم بکند و خرج (آن) را از مالیات ایران یک چیزی اضافه بکند بردارد. پسر رحیم خان چربانلو هم آمده است به طرف اردبیل و مشغول قتل و غارت است. رشیدالسلطان هم که آمده است به سرجاهای خودش. امیر مکرّم هم که در مازندران به حکم خودش مشغول حکمرانی است اعتناء به هیچ کس ندارد، از ترکمن هم گویا سوار به کمکشان آمده است امیراعظم را هم روزها می‌برند در محاکمات عسگریه استنطاق می‌کنند که چرا آدم کشته است اردو را چرا همچو کرده است، دورش کرده‌اند. یاری اخبارها را تمام «چرچیل» می‌گفت.

دوشنبه ۲۷ شهر شوال ۱۳۲۸

رفتم منزل فرمانفرما، تبریک وزرات جنگ گفته شد. بعد سوار شده آمدم منزل. بعد از نهار سواره شده رفتم منزل عین‌الدوله دیدن. در واقع (برای) تبریک. باری شاهزاده که پارسال رفته بود به عتباب یعنی مقصر پُلتیکی بود. چند روز است آمده است. سهام‌الدوله هم گویا معاون شده است. عین‌الدوله با پیرم خلوت داشتند بعد او رفت بعد آمدم منزل. از قرای که عین‌الدوله می‌گفته؛ نایب‌حسین کاشانی فرار کرده است ولی به نظر دورغ است.

سه‌شنبه ۲۸ شهر شوال ۱۳۲۸

سوا شده رفتم رو به منزل محتشم‌السلطنه، نرسیده به منزل محتشم‌السلطنه دیدم

خودش دارد می آید، کالسکه اش را نگاه داشت، با هم سوار شده آمدم تا سر کوچه عمیدالملک بعد پیاده شده رفتم منزل عمیدالملک او رفت به عدلیه. عصری سوار شده رفتم به دربار پیش موثق الدوله تا دو ساعت از شب رفته آنجا بودم. شبها در عمارت ایض می خوابد، شاه هم روزها می آید بیرون در عمارت بلور کلاس درس ترتیب داده اند، شاه درس می خواند. نهار را هم وقت ظهر می رود اندرون می خورد، بعد بیرون می آید باز مشغول درس فرانسه، جغرافی و زبان روسی می شود. باری شبها هم دو ساعت از شب رفته شام می خورد، می خوابد. دیوانخانه چراغ کمی روشن می شود، آن هم الکتریک نیست. اندرون چند تا هست آن هم از کارخانه بزرگ شهری روشن می شود. باری دیوانخانه به نظر من غریب و عجیب می آمد. رئیس الوزراء هم در حیاط آبدارخانه قدیم که در زمان شاه شهید صدوراعظم منزل داشتند (و) روزها می نشیند. عین الدوله با فرمانفرما در وزارتخانه های خودشان منزل دارند. عین الدوله تا یک ساعت از شب گذشته در دربار بود. با درشگه کرایه هم می آید و می رود. این هم یک نوع پدر سوختگی است. باری اجزای دربار کارشان خیلی مغشوش است، پول هیچ ندارند. نایب حسین هم با سیصد نفر سوار، کاشان را تخلیه کرده به کوهها فرار کرده است.

چهارشنبه ۲۹ شهر شوال ۱۳۲۸

آغا مهرباب خواجه حضرت (اقدس) آمده قدری صحبت کرد و رفت. رفتم منزل خاصه خانم حضور حضرت اقدس، بعضی از زنهای شاه شهید و مهمان زنانه بودند. سوار شده آمدم منزل محتشم السلطنه، وزیر عدلیه، عمیدالملک و جمعی از اجزای عدلیه بودند.

پنجشنبه سلخ شهر شوال ۱۳۲۸

اخبارات تازه این است که: نایب حسین کاشانی با سیصد نفر سوار خودش را زده

است توی بختیاری‌ها، بختیاری زیاد کشته و فرار کرده است رفته به کوه‌ها. بختیاری‌ها هم کاشان را متصرف شده‌اند، ولی بیچاره اهل شهر کاشان که حالا به دست بختیاری‌ها گرفتار هستند. از قراری که شهرت دارد، به ظل السلطنه هم تلگراف زده‌اند برود به طرف جنوب ایران حاکم باشد و منظم بکند، دیگر معلوم نیست قبول کرده یا خیر؟ باری اشخاصی که در مسجد از شاهزادگان و قاجاریه و اعیان و اشراف متحصن هستند، گویا کارشان به یک درجه اصلاح شده است، صدرالسلطنه هم سه روز قبل رفته بوده است بالای منبر نطق کرده بوده است، حرف‌های خوب آبدار زده بوده است؛ مثلاً گفته بوده است ای مردم! یهودی، نصرانی، ارمنی و فرنگی بهتر از شماها هستند. شماها هیچ چیز خودتان را حفظ نمی‌کنید. ببینید ارمنی‌ها چه طور روز یکشنبه خودشان را محترم نگاه می‌دارند، آخر این مسجد جمعه است؟ هیچ در روز جمعه نماز جمعه با آداب جمعه در این مملکت شماها به عمل می‌آید؟ خیلی حرف‌ها زده بوده است.

جمعه غره شهر ذی‌قعدة ۱۳۲۸

صبح بعد از شکرانه خداوند یگانه، دعاها و نماز و اعمال و آداب روز اول ماه و جمعه را به جای آورده، رفتم حمام. بعد از نهار عصری سرکار معززالملوک تشریف بردند به حضرت عبدالعظیم؛ من هم رفته زیارت کرده غروب مراجعت کردم، جمعیت زیادی بود.

شنبه ۲ شهر ذی‌قعدة ۱۳۲۸

سعدالملک آمد، قدری با او صحبت کردم. بعد بصیرالسلطنه و آقا میرزا آقاخان قدری صحبت کردند.

یکشنبه ۳ شهر ذی‌قعدة ۱۳۲۸

رفتم خانه فخرالملک برای عقدکنان دختر فخرالملک که سابقاً عروس عضدالملک بود، زن سردار مخصوص بود و چندی در خانه او بود، بعد همین طور

دختر از خانه او بیرون رفت، شرحش زیاد است؛ دو سال قبل هم می خواستند بدهند (به) ظلّ السلطنه به این جهت معامله نشد. امروز عقد می کنند برای عمیدالملک و چند روز دیگر هم خواهند بردش. باری نظام الملک (و) پسرش افخم الملک (و) مجدالدوله (و) پسرهایش، معین السلطان، جلال الملک، احتشام الملک که برادر داماد است، امجدالدوله که صاحب مجلس است، قوام السلطان پسر شاهزاده عزالدوله، معتضد السلطنه، آجودان حضور (و) جلال الدوله (بودند) باری وقتی من رسیدم عقد کرده بودند. سوار شده رفتیم منزل عمیدالملک داماد تا عصری بودیم، ساز زدند، الحمدلله بد نگذشت. سوار شده آمدم منزل صاحب اختیار، چون دو روز دیگر می رود به خراسان برای حکومت.

دوشنبه ۴ شهر ذیقعد ۱۳۲۸

اخباراتی که در این چند روز است این است که: مملکت فارس خیلی مغشوش است، مخصوصاً شهر شیراز که بی حد بی نظم است. محله یهودی ها را چاپیده اند، گبرها را اذیت کرده از شان کشته اند. عین الدوله هم که وزیر داخله شده است. آخرین دوا برای نظم فارس تقدماً این (به نظر) رسیده است که حضرت اقدس ظلّ السلطان را حاکم فارس کنند. خوب هم فکر کرده (اند). آخرین دوا برای امنیت ایران یکی ظلّ السلطان است، یکی حضرت اقدس آقای خودمان. دیگر علاج نیست؛ باری بگذریم تلگراف هم کرده (اند)، ولی حاجی علیقلی خان از آنجا که خیالات دیگر در سرش است سخت ایستاده است که حضرت اقدس ظلّ السلطان نبیست بیاید، یعنی پارتی های او در مجلس گفته اند. در واقع مجلس را طرف قرار داده است، خودش هم نطق کرده است که اگر یک دختر کور از بختیاری باقی بماند، نمی گذارد حضرت اقدس ظلّ السلطان پا در خاک ایران بگذارد. پیرم هم از ریاست نظمی استعفا کرده است. عین الدوله هم قبول

کرده است ولی حاجی علیقلی خان گفته است کی قدرت دارد که نظمیه را از اداره بختیاری‌ها خارج بکند. معلوم می‌شود خیالات آقا این نیست. باری نایب‌حسین که از کاشان زد و رفت، با چهار نفر سوار به طرف «جندق» رفته است. یک مقدار سوار بختیاری در تعاقبش رفته دو جنگ هم باهاش کرده (اند) ولی هیچ گهی نخورده بوده‌اند. سرداز ظفر، امیر مفتح، سردار جنگ، اینها هم در کاشان هستند. بیچاره اهل کاشان رابه قول مستی‌ها سروکیسه می‌کنند.

باری سهام‌الدوله حاکم طهران شده است، ظهیرالدوله حاکم مازندران. جهت حکومت سهام‌الدوله این شد که چون چندی است جزء پارتی‌های عین‌الدوله شده، خانه این وکیل برو آن وکیل برو، این را بین آن را بین، برای شاهزاده کار صورت داده و حالا هم به پاداش خدماتش حکومت طهران را به او داده‌اند ولی کار وزراء هم چندان خوب نیست. پارتی‌های حاجی علیقلی خان در مجلس گفته‌اند، حضرت اقدس ظل‌السلطان نبایست بیاید، عین‌الدوله گفته است اگر نظم فارس را می‌خواهید این است و الا اگر می‌گویند حضرت اقدس ظل‌السلطان نبایست بیاید اول من استعفا می‌کنم بعد به حضرت اقدس ظل‌السلطان تلگراف می‌زنم که نیاید. چون من به او گفتم بیاید حالا اگر جواب بدهم بد است. چند روز است این مسأله مذاکره شده است، هنوز حضرات مشغول زد و خورد هستند. علی‌الظاهر هم که حاجی علیقلی خان با سپهدار آشتی کرده، دست اتحاد با هم داده‌اند که پدر مردم بیچاره بی‌گناه بدبخت را در آورند. روزنامه تنبیه که مصور است شکل اتحاد اینها را ساخته است. باری سایر (نقاط) مملکت ایران تماماً بی‌نظم و شلوغ است، چهار عراده توپ (و) چهار صد نفر سرباز انگلیس وارد بندر لنگه شده‌اند برای نظم آنجاها، ولی وزراء و وکلاء عین‌خیالشان نیست و مشغول کار خودشان هستند. باز بعضی از وکلا می‌گویند بایست محترمین و بزرگان (را) کشت. اگر کسی باشد که جهت پیرسد نمی‌دانند چرا؟ ولی اغلب اقلای می‌دانند جهتش برای این است

که چرا نمی‌گذارند یک مرتبه مملکت ایران را به دست خارجه بدهند، خودشان هم یک پولی بهم برسانند و دست زنهانشان را گرفته در خیابان‌ها راه بروند. باری اگر بخواهم بنویسم مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

هنوز تکلیف وزراء هم معلوم نیست. ناصرالملک را هم می‌گویند خواهد آمد ولی هنوز معلوم نیست که کی خواهد آمد. اول می‌گفتند با حضرت اقدس ظل‌السلطان و سعدالدوله باهم خواهند آمد. یک روایت هم گفتند (که) حضرت اقدس ظل‌السلطان از بوشهر به فارس تشریف فرما خواهند شد، باری اخبارات کلی و جزئی زیاد است.

سه شنبه ۵ شهر ذی‌قعدة ۱۳۲۸

سوار شده رفتم دیدن خاله، عیال حسام لشکر، بعد رفتم خانه عمادحضور دیدن همشیره؛ شب اول سؤال خداوند یک پسری به همشیره کرامت فرموده اسمش را هم حسین گذارده‌اند. بعد آمدم خانه آجودان حضور محمدحسین خان رئیس که سردار امنع باشد و یکی دو سه نفر دیگر بودند، قدری صحبت کرده صرف نهار کرده تا عصری بودم بعد رفتم منزل مجدالدوله بعد آمدم منزل مستوفی الممالک رئیس الوزراء نبود، رفتم پیش ضرغام‌السلطنه، شعاع‌الدوله آنجا بود، شاهزادگان، اعیان (و) اشراف قاجاریه که در مسجد جامع هستند، هنوز جمع هستند، آش و پولشان پراه است. مجلس وزراء حکم کرده‌اند حقوقشان (را) تماماً بدهند. هر کدام هم که در هر در اداره مستخدم بودند باز بعد از دادن امتحان باشند. این‌ها حالا می‌گویند ما حقوق ملی می‌خواهیم، یواش یواش کارشان بالا (گرفته) مجلس سنا می‌خواهند. ترتیب کارها چنین شده است. صدرالسلطنه همه روزه نطق می‌کند. باری به همه جهت بعضی وکلا گفته بودند که خط کرده‌ایم بایست روزی که شهر را گرفتیم به قدر دوست نفر از این اشخاص بد بزرگ را در مجلس به دار می‌زدیم تا حالا از این حرفها نزنند.

چهارشنبه ۶ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۸

از منزل حاجی امجدالدوله تلفن زدند که سوار بشوید، بروید منزل فخرالملک که امشب عروس امجدالدوله را خواهند برد که زن عمیدالملک باشد. سوار شده رفتیم، عروس را برده بودند.

پنجشنبه ۷ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۸

سوار شده رفتیم منزل صاحب اختیار. بعد رفتیم منزل سپهدار او هم با حاجی علیقلی خان صمصام السلطنه (و) پیرم و با بعضی از وکلا خلوت داشتند که بیش تر از پیش تر برای خرابی ایران بیچاره بکوشند. خداوند انشاءالله خودش حفظ فرماید. اخبار این است: آخر حاجی علیقلی خان حرفش را پیش برد. آمدن حضرت اقدس ظل السلطان موقوف شده است، چهار نفر حاکم برای فارس معین کرده اند: رکن الدوله، تیرالدوله، علاءالدوله، امیراعظم ولی گویا به تیرالدوله داده اند او قبول نکرده است و شاید بدهند به رکن الدوله. از قراری که سردار محتشم می گفت حکم شده است سردار ظفر با سردار جنگ برونند عقب نایب حسین (به) هر کجا رفته است، گویا به طرف اردستان جندق رفته است. حکم شده است که آذوقه بردارند ببرند.

باری بعد آمدیم منزل سردار مؤید، صاحب اختیار، میرزا محمدعلی خان، مستوفی، موقرالذوله که تازه رئیس خزانه نظام شده است و منجم باشی ترک آنجا بودند. با صاحب اختیار وداع کردیم، فردا می رود به عبدالعظیم که برود به خراسان. بعد سوار شده آمدیم منزل سپهدار، نبود. امان الله میرزا و حکیم ریاضی بودند، سپهدار هم آمد با قدری صحبت کردیم، اخبارات این است: قنسول روس که در کرمان بوده، چند روز است با زنش و دو بچه اش می آمده به طهران، در بین راه او را لخت کرده، آنچه داشته است آزش گرفته اند، خودش را هم با زنش حبس کرده اند گویا ایل «لشتی»، این کار

را کرده‌اند. ظهیرالدوله چند روزی است از طرف رشت رفته است به مازندران رسیده و اهل ولایت او را قبول کرده‌اند، بعد چه شود و با امیر مکرّم چه بگوید. در واقع رفت میانہ را صلح بدهد. امیر مکرّم خیلی ادّعی خسارت می‌کند که اموال ما را به غارت برده‌اند. باری دیگر از اخبارات این است که ساوجبلاغ خیلی مغشوش است، عشایر خیلی جمع شده هرزگی می‌کنند؛ از کسان شیخ عبدالله سواری جمع کرده آنجا را اذیت کرده‌اند. باری مدیر روزنامه برق رفته بوده است دو روز قبل پیش عین‌الدوله گفته بوده است من مدیر روزنامه برق هستم. تعارف کرده بود، بعد گفته بود آمده‌ام کاری دارم گفته بود بفرمائید، گفته بود که در کارها چه اقدامی فرموده‌اند؟ اهل سرحدات را چه کرده‌اید؟ حکام کی را معین کرده‌اید؟ عین‌الدوله گفته بود مگر شما هم مسئول هستید؟ گفته بود خیر وزیر داخله مسئول است؛ جواب گفته بود، من وزیر داخله هستم؟ گفته بود بلی؛ گفته بود پس به تو چه دخلی دارد؟ برو بیرون فحش زیادی گفته بود که اگر بیرون نروی می‌دهم تو سرت بزند بیرونت بکنند. تغیر سخت کرده بود که این فضولی‌ها به شما چه دخلی دارد.

جمعه ۸ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۸

قدری روزنامه نوشته عصری به جانی نرفته تمام روز را در منزل بودم. امروز به سلامتی ایراندخت را از شیر گرفته، انشاءالله مبارک است.

شنبه ۹ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۸

دو ساعت به غروب مانده سوار شده رفتیم امیرتّه حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، قدری صحبت در باب چله مرحوم سروردوله کردیم که چطور و به چه ترتیب بشود ولی نتیجه گرفته نشد.

باری حضرت اقدس هم روضه دارند، چون این ایام از روز اول ماه تا روز دهم

یکی از این روزها حضرت اقدس متولد شده‌اند ولی روزش معلوم نیست؛ برای میمنت روضه خوانی می‌شود. حضرت اقدس تشریف بردند به روضه، من هم آمدم منزل عمیدالملک. اجلال الدوله آنجا بودند، اجلال الدوله ما را مهمان کرد که ببرد در هتل شام بدهد، رفتیم. چهار نفر زن فرنگی آمده‌اند یعنی مدتی است طهران هستند. پیانو می‌زنند، آواز می‌خوانند گویا بعضی (کارهای) دیگر هم بکنند. بعد هم معاون السلطنه و چند نفر از طایفه مخیرالدوله بی‌ها، قوام حضور و جمعی دیگر بودند. مدتی تماشا کرده و شام صرف کرده آمدم منزل.

یکشنبه ۱۰ شهر ذی‌قعدة ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل جلال الدوله، بعد مؤید السلطنه آمد با پسرش؛ می‌گفت دو روز دیگر می‌روم به فرنگستان عصری رفتم خانه آصف السلطنه.

دوشنبه ۱۱ شهر ذی‌قعدة ۱۳۲۸

عصری رفتم امیریه حضور حضرت اقدس در حسینیه مرحوم منیر السلطنه. رفته بودند روضه، ظل السلطنه هم آنجا بودند. اخبارات تازه این است که: اعلیحضرت محمدعلی شاه رفته است به وینه، حضرت ملکه جهان^۱ هم مدتی است که رفته‌اند به مکه مشرف بشوند.

سه‌شنبه ۱۲ شهر ذی‌قعدة ۱۳۲۸

بعد از نماز مغرب و عشا، با آقا میرزا آقاخان و حسنخان و میرزا عزیزالله رفتم به «هتل دوپارک» شام را آنجا صرف کردیم. نظام السلطان حاجی میرزا ذکی‌خان،

یمین الممالک، سهام الملک پسر مرحوم سپهسالار بودند. امشب غذاهايش هم خوب نبود، شب اول بهتر از شب دوّمی بود.

چهارشنبه ۱۳ شهر ذی‌قعدة ۱۳۲۸

يك اعلان کوچکی دیدم که امضاء نداشت، نوشته بود که: «فردا که روز پنجشنبه ۱۴ است، عصر تمام مردم در میدان توپخانه جمع (شوند با) برای قشون روس و انگلیس که در خاک ایران هستند و استقلال ایران هم کم کرده‌اند و اسباب ضعف دولت شده‌اند چاره بکنیم». (این اعلان) در همه جا منتشر شده است.

دیگر از اخبار تازه این است که: حضراتی که در مسجد جامع بودند، دو روز است متفرّق شده‌اند، یعنی متفرّقشان کرده‌اند. باری دیروز هم در وزارت مالیه. زن و مردی که رفته بودند قبض‌هایشان را بگیرند، یکی یکی قبض‌هایشان را داده بودند، این کار را هم عمدآمی‌کنند که طول بکشد در واقع به قول عوام سرشان را شیره بمالند. زن‌ها فحش زیاد به وزیر مالیه و اجزاء امور داده بودند، به طوری که نزدیک بوده است کار به جای نازک بکشد که در عمارت دفتر را بسته بودند؛ مردم هم فحش زیادی داده بودند که مواجب‌های مارادادید به فکلی‌ها، تاعصری همین‌طور فحش می‌دادند (و) دم‌در دفتر بوده‌اند.

پنجشنبه ۱۴ شهر ذی‌قعدة ۱۳۲۸

آقا میرزا، آقاخان و نوکرها رفتند میدان توپخانه برای تماشای اشخاصی که نطق خیال دارند بکنند. نزدیک غروب من هم سوار شده رفتم طرف خیابان لاله‌زار، رفتم منزل ناظم السلطنه پیاده شده تماشای مردم، که (از) میدان توپخانه مراجعت می‌کردند، می‌کردم. جمعیت زیادی بودند. از قرار حضرات ناطقین در میدان طرف تلگرافخانه

جمع بودند، صدالعلماء آقا میرزا محسن برادرش، جمعی از علماء بودند. پنج نفر نطق کرده‌ند؛ اول صدالعلماء، بعد شیخ محمد علی که یکی از موسیسن، اوست. ملک‌زاده پسر ملک المتکلمین روح سوخته، حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی. تمام نطقشان بدگوئی از دولت روس و انگلیس بوده، خیلی بد گفته بودند و از دولت آلمان خوب گفته بودند. «زنده باد امپراتور آلمان». پسر ملک المتکلمین گفته بود، مردم دست زده بودند، گفته بودند ایران مال ماست. از تعدیات دولت روس (و قشون دولت روس که در خاک ایران است خیلی خیلی بدگوئی کرده بودند. تا ببینیم خداوند چه مقدر فرموده است اگر شلوغ بشود در این میانه کی نتیجه را خواهد برد.

جمعه ۱۵ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۸

رفتم منزل فرمانفرما، ضیاءالملک هم بود. مدتی بود در همدان بوده تازه آمده است. صحبت می‌کرد، می‌گفت در محال همدان و شهر همدان اسم مشروطه را اگر کسی ببرد، مردم به او لعنت می‌کنند، می‌گویند: «این چه گهی بود که ما خوردیم». آمدیم منزل بعد رفتیم بیرون، موثق الدوله (و سالار محتشم که کشیک چی باشی باشد آمده بودند.

شنبه ۱۶ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۸

امروز صبح ابوالقاسم خان پسر ضرغام السلطنه با عمید حضور اینجا بودند، مدتی صحبت کرده رفتند. عصری حاجی معین السلطان و جلال الملک آمدند، بعد به اتفاق رفتیم به باغ امین درباری که عین الدوله خریده بود و بعد بخشید به عضدالدوله، او هم عوض طلبش داد به معین السلطان. بعد رفتیم منزل مشیرالدوله مدتی هم آنجا نشستیم صحبت کرده. آمدم منزل.

یکشنبه ۱۷ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۸

عصری سوار شده رفتم منزل مؤید الدوله نبود؛ شمیران است. بعد رفتم منزل مستوفی الممالک رئیس الوزراء، نبود بعد رفتم پیش ضرغام السلطنه، قدری صحبت کرده، بعد مراجعت (به) منزل کرده شکر خدا را گفته استراحت کردم.

دوشنبه ۱۸ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۸

سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، شرفیاب شده؛ هرمز میرزا، میرزا ابوالقاسم خان منشی سفارت دولت روس بودند؛ تا دو ساعت از شب رفته آنجا بودم. طاقه‌شال‌های زیادی آورده بودند که حضرت اقدس ابتیاع بفرمایند. چون شاهزاده خانم‌ها، دخترهای شاه شهید و شاه مرحوم اغلب سیاه پوش هستند و حضرت اقدس آنها را از سیاه در می‌آورد، به قدر یکصد و پنجاه طاقه‌شال تا به حال مرحمت فرموده‌اند هنوز به هیچ جا نرسیده است. بعد از آنجا رفتیم خانه‌های مرحوم امیرنظام (که آنجا) را «کازینو» درست کرده‌اند محل خوردن شام (و) مُسکرات هفت نفر زن فرنگی هم که می‌خوانند و هم کاهاری دیگر از شان ساخته است آنجا آورده‌اند. آواز می‌خوانند. ساز می‌زنند.

سه‌شنبه ۱۹ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۸

رفتم به مدرسه سید نصرالدین؛ امشب چله مرحوم سرور الدوله است؛ علماء اغلب بودند، طلبه زیادی بودند اغلب از شاهزادگان و وزراء هم دعوت داشته نیامده بودند. باری روضه خوبی چندین نفر خواندند. بعد شام خوبی به قدر یکصد و پنجاه خُنچه، تمام خورش‌های مرغ، غذاهای خوب، خیلی مجلس باشکوه منظمی بود تا ساعت چهار طول کشید.

چهارشنبه ۲۰ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

امروز کرسی گذارده‌اند. قدری روزنامه نوشته، عصری سوار شده رفتم منزل اعتصام السلطنه نبود، حشمت‌الممالک، اعتصام‌الدوله برادر اعتصام‌السلطنه بود، خیلی صحبت کرده بعد رفتم پیش تاج‌الدوله مقداری هم آنجا وقت گذارنده بعد آمدم منزل اعتصام‌السلطنه.

پنجشنبه ۲۱ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

قدری روزنامه نوشته صرف نهار کرده عصری هم نماز خوانده، قدری قرآن خوانده رفتم بیرون، بعد آمدم اندرون دعا‌های شب جمعه را خوانده آقای روضه خوان آمده روضه خواند، بعد آمدم اندرون.

جمعه ۲۲ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

اخبارات تازه این است: پسر عضدالملک (که) سردار مخصوص باشد ناخوش بود بعد از فوت پدرش برای معالجه به فرنگستان رفته بود در آنجا مرحوم شده است. گویا عمل یدی^۱ کرده بودند مرده.

شنبه ۲۳ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

باران خوبی آمده تا ساعت پنج و شش می‌بارید. باری سرکار خاصه خانم تشریف آوردند تا عصری مشغول پذیرائی ایشان بودم. بعد هم معین‌السلطان و امجد‌الممالک پسر مرحوم ایلخانی و مجدالشریعه آمدند.

یکشنبه ۲۴ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۸

رفتم منزل جلال الدوله هرمز میرزا، شیخ الممالک، شیخ الاسلام کرمانی و شیخ شیپور بودند. صرف نهار را هم آنجا کرده، بعد از نهار آمدم منزل.

دوشنبه ۲۵ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۸

هوا تیره بود، گاهی هم یک چیزی مثل برف خرده از آسمان می آمد، کوه را پریشب برف خوبی زده بود. آمدم اندرون قدی روزنامه نوشته تمام روز را در منزل بودم.

سه شنبه ۲۶ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۸

رفتم منزل مستوفی الممالک شمس الشعراء، میرزا سلیمان خان، اسعد الممالک و جمعی بودند. قدری هم خدمت آقا رسیده. ظهیرالملک کرمانشاهی که مدتی است در منزل مستوفی الممالک در واقع هم به عنوان بست و هم به عنوان حبس آنجا بود پریشب بی جهت مرحوم شده است. باری مستوفی الممالک پیاده به در خانه می رود و مراجعت می کند پیاده تا گلوبندگ با مستوفی الممالک صحبت کنان رفته، او رفت به در خانه من سوار شده آمدم منزل.

سپهدار چند روز بود رفته بود ده اش گویا باز قهر کرده بود؛ سردار اسعد و بیرم و بعضی ها رفته بودند پیشش، گویا مجاهدین هم رفته بودند آنجا. بی خیال نبوده است و مشغول جمع آوری استعداد بوده است. امروز یا دیشب گویا آمده است یعنی به هزار رحمت آوردندش.

چهارشنبه ۲۷ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۸

زمین ها سفید شده است به قدر یک بند انگشت روی زمین ها سفید شده باز هم

می‌بارید. خبر آوردند که مردی قفقازی رفته بوده است به سر بازخانه دروازه دولا ب و جوای عباس میرزا پسر فرمانفرما شده بوده است، خیلی عجله کرده بوده است (ولی) مانع از رفتن او شده بودند. او بیشتر اصرار می‌کند. بعد گویا او را جستجو می‌کنند یک بمب هم از جیبش پیدا می‌کنند. از قرار خودش گفته بوده است که «من خودم را دستی گیر داده‌ام، ماها جمعی هستیم بمب زیادی هم درست کرده‌ایم» بعد چند نفری را گرفته اعتمادالسادات که مدتها پیش عین الدوله و در دستگاه عین الدوله بود. مدتی هم در جزء انجم آذربایجانی‌ها بود او را هم گرفته و از خانه‌هایشان بمب زیادی بزرگ و کوچک در آورده‌اند، بردند نظمیّه استنطاق بکنند.

پنجشنبه ۲۸ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۸

هوا ابر بود، قدری هم برف آمد. تا ظهر بیرون بودم بعد آمدم اندرون صرف نهار کرده، قدری قرآن خوانده، قدری روزنامه نوشته. نیم ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل محتشم السلطنه.

جمعه ۲۹ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۸

پیاده رفتم منزل عین الدوله، در خانه عین الدوله دیدم جمعیت است. بعد که تحقیق (کردم) معلوم شد سردارهای بختیاری که آمده‌اند؛ امیرمفتحم، سردار جنگ و سردار ظفر، چندین نفر از کاشان اسیر آورده‌اند، اینها از اجزاء نایب حسین هستند و به قدر بیست نفر می‌شدند. اغلب جوان بچه سال بیچاره، بیست نفرشان را به یک ریسمان بسته بودند. تمام پابرهنه نمی‌دانم این سردارهای رشید جنگجو، این مسلمانان بیچاره بدبخت را از کجا گرفته و اسیر کرده‌اند، توی این سرما تمام لخت و برهنه بودند. از وضع حال و رویشان معلوم می‌شد که این بیچاره‌ها بی‌گناه هستند. خیلی دلم به حال وضعشان

سوخته مثل بید در این سرما می لرزیدند، توی کوچه می گردانیدند و چند نفر بختیاری ژاندارم با آنها بودند. باری بعد رفتم پیش عین الدوله.

جمعه سلخ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۸

عصری سوار شده رفتم دیدن سردارهای بختیاری که آمده‌اند، خانۀ محمد باقی خان امیر نظام را که اندرونی شجاع السلطنه بود اجاره کرده‌اند. امیر مفخم، سردار ظفر، سردار جنگ، حاجی علیقلی خان سردار اسعد، صمصام السلطنه، سردار محشتم یوسف خان امیر مجاهد، سردار بهادر، همه آنجا بودند. حالا به قدر یک هزار و پانصد نفر سوار بختیاری در طهران به قول خودشان هستند ولی یقین هزار نفر هستند.

یکشنبه غره شهر ذیحجه ۱۳۲۸

رفتم به حضرت عبدالعظیم زیارت کرده مراجعت (کردم) دم باغ سراج الملک علیرضا خان پسر ضرغام السلطنه را دیدم ایستاده است، احوال ضرغام السلطنه را از او پرسیدم، گفت اینجا است، رفتم پیشش بعد از صحبت‌های زیاد معلوم شد فردای آن روز که ظهیر الملک در منزل مستوفی الممالک مرحوم شده است ترسیده از آنجا دوباره آمده است به اینجا که این روزها برود به طرف ولایتش. از قرای که می‌گفت هر روز یک بلائی به سرش می‌آورند. می‌خواستندش ببرند عدلیه هر روز یک جور تهدیدش می‌کردند دلش می‌دادند دو رزو هم بوده است که کسل بوده است. گفته بوده است برای من یک سوپ خوب درست بکنید من بخورم. در توی فنجان به او سوپ داده بودند، بعد از خوردن آن سوپ حالش برهم خورده بوده است. گفته بوده است دلم آتش کرده، برده بودندش گناز آب آنجا شاش کرده بوده است. وقتی آدمش او را بلند می‌کند، در همانجا تمام کرده بود. خیال کرده بودند که ضعف کرده توی اطاق که می‌آوردند معلوم می‌شود تمام کرده است. ضرغام السلطنه آن شب را هر طور بوده به سر برده بود صبح

فرار کرده آمده بود به حضرت عبدالعظیم. از قراری که می‌گفت، می‌گفت جانم را در بردم خیال رفتن را دارد. احتشام‌الملک حاکم قزوین شده است رفته است به قزوین خاطر م رفته بود بنویسم. مشیرالسلطان هم که حاکم قزوین بود، حاکم همدان شده است. باری شب را رفتم منزل محتشم‌السلطنه او را ملاقات کرده مراجعت به منزل کرده استراحت کردم.

دوشنبه ۲ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

عصری قدری روزنامه نوشته شب هم رفتم بیرون بعد بر حسب لزوم رفتم منزل محتشم‌السلطنه.

سه‌شنبه ۳ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

قدری قرآن خوانده، صرف نهار کرده؛ عصری هم رفتم منزل سردار اعظم، عین‌السلطنه چند روز است از فرنگستان آمده‌اند.

چهارشنبه ۴ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

برف می‌بارید، تمام روز را در منزل بودم آقامیرزا، آقاخان «مُعِز» اخوی و نوکرها بودند. پنجشنبه ۵ شهر ذیحجه ۱۳۲۸ به جایی نرفته تمام را در منزل بودم. و دعاهاى شب را خوانده، شکر خدا را گفته استراحت کردم.

جمعه ۶ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

دعاهاى روز جمعه را خوانده يك ساعت به غروب مانده سردار اعظم آمده مدتی صحبت کرده رفت.